

..... جهانی شدن، نظریه نظام جهانی، و و بررسی تطبیقی تمدن‌ها موضوع‌ها منطق نظری در جامعه‌شناسی تاریخی جهان

ویکتور رودومتف و رولاند براتسون
مترجم: نبی سنبلی*

بحث میان نظریه پردازان نظام جهانی و تمدن‌گرایان حول محور رابطه بین دو مفهوم «نظام جهانی»** و «تمدن» دور می‌زند، سؤال این جا است که آیا این دو از نظر مفهومی یکسان هستند (ویلکینسون Wilkinson ۱۹۹۴ یا مجزا؟ هم‌چنین، آیا احتمال دارد که نظریه نظام جهانی، تحلیل تمدنی را نیز دربرگیرد (مسکو ۱۹۹۴) و اگر پاسخ مثبت است آیا این امر به کاهش یا تقلیل واقعی دامنه عملی کار پژوهش منجر نمی‌شود؟ ما در این بحث استدلال خواهیم کرد که بسیاری از موضوع‌هایی که در مباحثه‌های جاری بین تمدن‌گرایان و نظریه پردازان نظام جهانی مطرح شده دربرگیرنده ملاحظات فرهنگ و عاملیت*** است. بدون پرداختن مستقیم به این موضوع‌ها، این بحث دچار ابهام مفهومی می‌شود و موضوع‌های فرهنگی به حاشیه رانده می‌شوند.

* کارشناس وزارت امور خارجه

** world-system

*** agency

پیشنهاد ما این است که پذیرش یک چارچوب تحلیلی «میان برد»^{*} می تواند به عنوان ابزاری برای روشن ساختن این ابهام نظری به کار رود. ما سپس از درون این چارچوب تحلیلی «میان برد» به بررسی مفاهیم «نظام جهانی» و «تمدن» می پردازیم. این چارچوب تحلیلی عمدتاً از نظریه جهانی شدن سرچشمه می گیرد. (رابرتسون ۱۹۹۲)

سابقه: «شبه Ghost در ماشین»

اساس این بحث حول محور ابهام مفهومی کاربرد مفاهیم «نظام جهانی» و «تمدن» دور می زند. اکنون هیچ توافقی درباره معنی و کاربرد دقیق این مفاهیم وجود ندارد. در حالی که والرستین معتقد است که تنها یک نظام جهانی نو وجود داشته است، دیگر نظریه پردازان نظام جهانی (فرانک و جلیز Gills ۱۹۹۲ و ۱۹۹۳؛ چیس - دان Chase-Dunn ۱۹۹۲) بر این عقیده اند که نظام های جهانی متعددی در تاریخ جهان وجود داشته است. (ابولغد Abu-Lughood ۱۹۸۹) این نظر را مطرح کرده که بین قرون ۱۲ تا ۱۴ میلادی شبکه ای از اقتصادهای جهانی وجود داشته که از چین تا شمال غرب اروپا را دربرمی گرفته است. دان و هال^{**} (الف ۱۹۹۱ و ب ۱۹۹۱) در جستجوی نظام های جهانی ماقبل از سرمایه داری تا دوران پیش از تاریخ به عقب رفته اند.

فرانک و جلیز از گروه طرفداران وجود نظام های جهانی در دوران قبل از ۱۵۰۰ میلادی به وضوح استدلال می کنند که نظام جهانی نوین از ۵۰۰۰ سال پیش تا کنون در حال تکامل بوده است و «ظهور غرب» گویای تحولی بسیار عمده و مهم در سیر کلی تکامل تاریخ نیست. از نظر آنان فرایند انباشت سرمایه نیروی محرکه تاریخ است و ساختار مرکز - پیرامون نه تنها وجه مشخصه نظام جهانی نوین، بلکه تمامی نظام های تاریخی در گذشته است.

والرستین (۱۹۹۲، ۱۹۹۳، ۱۹۹۴) با بیان این که شبکه های اقتصادی قبل از ۱۵۰۰ امپراتوری های جهانی بوده اند و نه اقتصادهای جهانی، به این تفسیر واکنش نشان داده است، در حالی که امین (۱۹۹۳) ابراز عقیده کرده است که وجه مشخصه این نظام ها

* middle range

** Hall

خراج‌گزاری بوده و نه شیوه تولید سرمایه‌داری. از نظر والرستین (۱۹۹۳) ص ۲۹۳) «آنچه که ... یک نظام جهانی طولانی مدت و پایدار* را متمایز

می‌سازد این است که آن نظام بر پایه یک اولویت ساختاری مشخص و مداوم برای انباشت بی‌وقفه سرمایه استوار باشد». براساس این دیدگاه یک نظام جهانی نمایاننده قلمرویی نیست که از طریق مبادلات تجاری به هم مرتبط شده، (اما از نظر فرانک و جیلز این یک نظام جهانی است) بلکه نظام جهانی است که «جهانی است خاص خود».**

با این حال، برای تعریف دقیق یک نظام جهانی لازم است تا شاخص‌هایی ارائه دهیم که مرزهای آن را نشان دهد. والرستین از دو شاخص برای تعیین مرزهای نظام جهانی استفاده می‌کند، یکی شیوه تولید و دیگری حجم زیاد تجارت کالا.

اما از نظر چیس - دان (۱۹۸۹؛ چیس - دان و هال (۱۹۹۱)، هیچ یک از این دو شاخص رضایت‌بخش نیست. شاخص شیوه تولید مستلزم پذیرش این فرض کلی است که هر نظام جهانی تنها یک شیوه تولید دارد. پذیرش این فرض کلی، مستلزم این است که تعاملات دراز مدت سیاسی، نظامی و اقتصادی مهم میان اروپا و دیگر امپراتوری‌ها و مناطق (مثل امپراتوری عثمانی) به عنوان پدیده‌های نسبتاً ثانویه طبقه‌بندی شوند. در خصوص شاخص دوم یعنی حجم زیاد تجارت کالا، محدود ساختن تبادل کالا به کالاهای اساسی از سوی والرستین، به طور توجیه‌ناپذیری تجارت کالاهای تجملی را نادیده می‌انگارد. در حالی که تجارت کالاهای تجملی یک پدیده فرعی و ثانویه نیست زیرا در نظام‌های ماقبل سرمایه‌داری این کالاها کارکردهای مهمی برای مشروعیت بخشیدن به طبقات حاکم محلی داشتند.

والرستین، به نوبه خود ابراز عقیده کرده که ظهور سرمایه‌داری نوین محصول تلاقی

* self-sustaining

** world of its own

تاریخی یک سلسله حوادث در اروپای قرون وسطی است. این تلاقی پدیده‌ها شامل فروپاشی همزمان برخی عوامل* مهم در اروپا و عرصه جهانی (اربابان، دولت‌ها و کلیسا در اروپا و امپراتوری مغول) می‌شد. چه منطقی باشد چه نباشد، تفسیر والرستین یک

«ظهور غرب» نشان‌دهنده یک گسست کیفی اساسی با عامل دیگر را نیز تمدن‌های پیشین نیست، زیرا «غرب» تنها آخرین تجلی یک تمدن جهان وطنی است که در سراسر تاریخ جهان در حال گسترش بوده است. عامل دیگر را نیز در برمی‌گیرد که در تبیین تلاقی گرایانه** فوق بیامده است و آن: این واقعیت است که انباشت

سرمایه‌ای که به وسیله این حوادث تاریخی همزمان ممکن شد، بی‌وقفه است. فرانتک و جیلز (۱۹۹۳ ص ۶) این گونه می‌نویسد:

والرستین، امین و بسیاری دیگر استدلال می‌کنند که چیز بی‌همتا و نیرومندی درباره سرمایه‌داری نوین وجود دارد، و آن الزام به انباشت «بی‌وقفه» [سرمایه] به منظور انباشت همیشگی است. ما معتقدیم که این الزام چه به شکل انباشت پول و یا دیگر اشکال سرمایه باشد یک ویژگی بی‌همتای «سرمایه‌داری» نوین نیست. بلکه این الزام به انباشت بی‌وقفه سرمایه، ویژگی فشارهای رقابتی در سراسر تاریخ جهان است.

این بحث که آیا سرمایه‌داری در سراسر تاریخ جهان در حال تکامل بوده و یا پدیده‌ای نو است، ریشه در تعریف این اصطلاح دارد. چون اگر سرمایه‌داری در سراسر تاریخ وجود داشته، پس سرمایه‌داری معادل تحصیل مازاد به وسیله طبقات، نجبگان و گروه‌های مسلط در یک قلمرو معین است. والرستین این مشکل را با ابراز این عقیده حل کرده که میل طبیعی تجار به انباشت سرمایه یک خصلت طبیعی است که تحت تأثیر و نفوذ الگوهای فرهنگی و شیوه‌های بیان*** قرار ندارد. اما توجه یک الزام فرهنگی به عنوان یک میل طبیعی مشکل است، مگر این که شخص بر نظریه اقتصادی کلاسیک صحه گذارد.

در نتیجه، والرستین به منظور مشخص ساختن خصلت جدید نظام جهانی، ناخواسته

- agents
- conjunctural
- modes of expression

جهانی شدن، نظریه نظام جهانی و ...

عناصری را به هم آمیخته که یادآور نظر اخلاق پروتستان وبر* است. در طرح نظری والرستین ویژگی همیشگی بودن انباشت سرمایه یک مقوله حاشیه‌ای** (الکساندر ۱۹۸۸) به شمار می‌رود. به طور کلی، وجود چنین مقوله‌ای نشان می‌دهد که برای این که یک تبیین معتبر عرضه شود، متغیری که بخشی از چارچوب نظری کلی نظریه پرداز نیست بالا جبار دخالت داده می‌شود. در این مورد، متغیر ارزش فرهنگی خاص (انباشت بی‌وقفه)، بخشی از الگوی تحلیلی والرستین نیست، اما برای عرضه یک تبیین معتبر به کار گرفته شده است.

این مقوله حاشیه‌ای حاصل تمایل نداشتن والرستین به دخالت دادن عامل فرهنگی به عنوان عنصر تشکیل دهنده تعریف نظام جهانی نوین است. از جمله دلایل این بی‌میلی این است که یک چرخش نظری فرهنگی به مشکلات منطقی زیر منتهی شود: به لحاظ نظری هیچ جایی برای اتخاذ یک موضع مارکسیستی یا نومارکسیستی مجزا از دیدگاه وبری باقی نمی‌ماند (مراجعه شود به بوریس 1987 Burris). در نتیجه، اگر نظام جهانی بخواهد بر اساس عوامل فرهنگی و اقتصادی تعریف شود، در عقاید معادشناسی*** مورد حمایت نومارکسیست‌ها تردید می‌شود. بنابراین والرستین برای اجتناب از چنین تناقض مهمی مجبور شده یک عامل فرهنگی را به شکل یک مقوله حاشیه‌ای وارد تبیین تاریخی خود کند.

بنابراین در سپیده دم دوران پس از شوروی مباحثه میان والرستین و فرانک دلالت بر معضلی دارد که اردوگناه نومارکسیست یا فرامارکسیست با آن مواجه بود. مک‌نیل**** (۱۹۹۳ ص ۱۹) به درستی متوجه می‌شود که نظر فرانک - جیلز درباره یک «مرکز انباشت سرمایه که حدود ۵۰۰۰ سال وجود داشته است، تجدید نظر طلبی مورد انتظار در گفتمان لیبرال [است] اما با عقاید دگماتیک طرفداران حقیقت مارکسیستی***** در تعارض است.» در این بحث به طور

* Weber

** residual

***** eschatological

**** McNeill

***** Marxist Truth

تناقض آمیزی، این والرس‌تین، ناجی معادشناسی نو مارکسیست است که گام قاطعی نه تنها در دفاع از مارکس، بلکه هم‌چنین در دفاع از وبر در برابر تفسیر مجدد تاریخ جهان از دیدگاه لیبرال جدید و یا فرالیبرال برداشته است.

تفسیر وبر ([۱۹۲۰] ۱۹۷۸) از منشاء سرمایه‌داری، علاوه بر پیامدهای سیاسی، تأثیر تنها در دراز مدت و با در دست گرفتن سررشته‌ای که قطعی بر مباحثه والرس‌تین پیوسته در حال باز شدن است می‌توان یک تمدن را - فرانک دارد. جملات بررسی کرد - چیزی که گروهی از مردم در سراسر زیر نشان می‌دهد که این تاریخ و با وجود طوفان‌ها و آشوب‌های تاریخی حفظ بحث به هیچ وجه چیز کرده و به عنوان میراثی گرانبها از نسلی به نسل دیگر جدیدی نیست. به علاوه، منتقل ساخته‌اند. این جملات به «حلقه» مفقوده» ای اشاره دارد که

هر دو طرف از تصدیق آن امتناع می‌ورزند.

«تمایل قوی» یا «سودجویی» برای کسب پول، یا کسب حداکثر پول به تنهایی هیچ ارتباطی با سرمایه‌داری ندارد. چنین تمایلی در میان خدمتکاران، پزشکان، کالسه‌چی‌ها، هنرمندان، زنان هرزه، مقامات رشوه‌خوار، سربازان، راهزنان، جنگجویان صلیبی، کسانی که به اماکن قمار رفت و آمد دارند و متکدیان، و به طور کلی «در میان افراد مختلف با شرایط گوناگون» در همه عصرها و در همه کشورهای جهان، هر جا که امکان عینی برای آن وجود داشته و یا به هر شکلی باشد، وجود دارد. چنین تعریف ساده‌انگارانه‌ای بایستی یک بار و برای همیشه در مراحل اولیه تاریخ فرهنگی کنار گذاشته شده باشد. حرص و طمع زیاد هیچ شباهتی به سرمایه‌داری و «روح» آن ندارد (ص ۳۳۳).

بنابراین، در مباحثه والرس‌تین - فرانک، جهت‌گیری فرهنگی عوامل به موضوع* مناقشه نظری تبدیل شده است. والرس‌تین معتقد است که این جهت‌گیری فرهنگی در نتیجه یک تلاقی تاریخی تنها در دوران نوین وجود دارد، در حالی که طرفداران وجود نظام‌های «ماقبل ۱۵۰۰» معتقدند که خصایص فرهنگی که والرس‌تین در نظام جهانی نوین

جهانی شدن، نظریه نظام جهانی و... ❁

مشخص می‌سازد، در نظام‌های جهانی پیش از سرمایه‌داری نیز وجود دارد. در دیدگاه طرفداران وجود نظام‌های جهانی در دوران قبل از ۱۵۰۰، جهت‌گیری فرهنگی عوامل دیگر یک مقوله حاشیه‌ای نیست. اما در عین این حال، مفهوم سرمایه‌داری به حدی گسترش می‌یابد که با خود تاریخ بشر مترادف می‌شود.

به جای تغییر جهت‌گیری عوامل به سمت یک موضوع مناقشه‌ناظری - یعنی، آیا انباشت سرمایه به اندازه کافی در نظام جهانی جدید متفاوت است که نشان‌دهنده یک تحول کیفی نسبت به گذشته باشد یا نه - ما پیشنهاد می‌کنیم که یک رهیافت مناسب‌تر تبدیل جهت‌گیری‌های عوامل به عرصه پژوهش تجربی است. یک چنین حرکتی به معنی شناسایی عوامل غیرعادی به عنوان یک حوزه مهم پژوهش است و نه به عنوان پدیده‌های ثانویه که «تکامل» آن‌ها بتواند با مراجعه مستقیم به عوامل مادی تبیین شود.

اما این بحث چه ارتباطی با دیدگاه تمدن‌گرایان* معاصر دارد؟ دیوید ویلکینسون از جمله تمدن‌گرایانی است که به کمک طرفداران دیدگاه وجود نظام‌های تاریخی در دوران قبل از ۱۵۰۰ آمد. به نظر ویلکینسون (۱۹۸۷ a، ۱۹۸۷b، ۱۹۹۳) تاریخ جهان تحت سلطه چیزی است که وی آن را تمدن مرکزی** می‌نامد. این تمدن در سال ۱۵۰۰ قبل از میلاد با ادغام تمدن‌های مصر و بین‌النهرین ایجاد شد و در زمان مقتضی اکثر تمدن‌های موجود بر روی کره زمین را در خود جذب و هضم کرد.

اکنون تمدن مرکزی یک فرهنگ مسلط در آمیزه چند فرهنگی خود دارد. این فرهنگ مسلط... نظری، سکولار، پرومتین***، علمی، فن‌آورانه و...، جهان‌وطنی، بورژوا، سرمایه‌دار، لیبرال، دموکراتیک و بالاتر از همه «نوگرا» است. این فرهنگ تنها مسلط است اما هنوز همه گیر نیست. ولی با وجود مقاومت وحشیانه، وحشی‌وار به گسترش خود ادامه می‌دهد، همان‌گونه که در هفت یا هشت قرن گذشته هنگامی که خود تمدن مرکزی در بعد جهانی در حال گسترش بوده، در داخل تمدن مرکزی انجام داده است. (ویلکینسون ۱۹۹۳، ص ۲۲۸-۹)

تفکر تکامل‌گرایانه جدید بر سراسر این تفسیر سایه افکنده است. «ظهور غرب»

* Civilizations

** Central Civilization

*** Promethean

نشان‌دهنده یک گسست کیفی اساسی با تمدن‌های پیشین نیست، زیرا «غرب» تنها آخرین تجلی یک تمدن جهان وطنی است که در سراسر تاریخ جهان در حال گسترش بوده است. این دیدگاه با دیدگاه طرفداران وجود نظام‌های جهانی قبل از ۱۵۰۰ تلافی پیدا می‌کند. (فرانک، جیلز، چیس - دان)

همگرایی اقتصادی جهان به هیچ وجه موجب همگرایی انواع مختلف سرمایه‌داری و همگونی فرهنگی نمی‌شود بلکه برعکس، فرهنگ به یکی از عوامل مهم تبدیل می‌شود که تجارت فراملی باید به آن توجه کند.

در واقع، جاناناتان فریدمن (۱۹۹۲، ۱۹۹۴) یک گونه شناسی از دوره‌های درازمدت گذار از نظام‌های تولید کننده کالاهای با اعتبار تا تمدن‌های تجاری ارائه داده که نوگرایی را به شکل یک ویژگی معلول نظام وسیع‌تر جهانی درمی‌آورد. جیلز و فرانک به نحو آشکارتری ابراز عقیده کرده‌اند که هدف آنان چیزی جز تضعیف داعیه متمایز بودن «غرب» و اروپا محوری آشکار به عنوان مبنا و اساس آن است. آنان سعی می‌کنند این کار را با تأکید بر پیوستگی تمدنی «اروپا» و بقیه اور آسیا انجام دهند.

در درون اردوگاه تمدن‌گرا در معنی وسیع آن، آگاهی درازمدتی درباره موضوع رویارویی‌ها یا نفوذهای مهم تمدنی در شرایط مختلف وجود داشته است (نلسون ۱۹۸۱). با این حال، فرض فرایند خطی بودن تاریخ نیز به عنوان یک بدعت‌گذاری در میان این گروه وجود دارد. گرچه هیچ توافقی درباره شمار دقیق تمدن‌ها وجود ندارد (نگاه کنید به میلکو Melko و اسکات Scott ۱۹۸۷)، اما این اصطلاح معمولاً بر سلسله‌ای از مجموعه‌های اجتماعی - فرهنگی (تخمین‌ها بین شش یا هفت یا سیزده متفاوت است) دلالت دارد که نسبتاً مستقل از هم پنداشته می‌شوند و ظهور، سلطه و سقوط آن‌ها حوزه پژوهشی تمدن‌گرایان را تشکیل می‌دهد (توین بی ۱۹۷۲). به طور سنتی مطالعه تطبیقی تمدن‌ها شامل مقایسه میان «واحدهای» مختلف است که پنداشته می‌شود نسبتاً مستقل از هم توسعه یافته باشند. اغلب اوقات همبستگی فرهنگی به عنوان شخص مهمی برای دسته‌بندی تمدن‌های مختلف در نظر گرفته می‌شود. از این منظر، مک‌نیل (۱۹۹۳) معتقد است که انتخاب بین دو مفهوم «نظام جهانی» و «تمدن» به عنوان پایه و اساس تجربه

بشری گویای انتخاب بین تفاسیر «مادی گرایانه» و «آرمان گرایانه» از تاریخ است. در مقابل این دیدگاه سنتی به تمدن‌ها، ویلکینسون مفهومی از تمدن را توسعه داده که با مفهوم «نظام جهانی» مطابقت می‌کند. ویلکینسون (۱۹۸۷a) با به کارگیری مقیاس پیوستگی برای تعریف تمدن‌ها به جای همبستگی فرهنگی، از اکثر تمدن‌گرایان کاملاً فاصله گرفته است. علاوه بر این ویلکینسون (۱۹۹۳) تمدن‌ها (شبکه‌های شهری سیاسی - نظامی مرتبط به هم) را با اویکومنز* (شبکه‌های شهری اقتصادی مرتبط به هم) برابر می‌داند. اویکومن (شبکه‌های اقتصادی شهری) پایه و اساس شکل‌گیری «تمدن» را فراهم می‌آورد. از نظر تمدن‌گرایان مسأله این است که آیا تمدن‌ها باید بدین نحو تعریف شوند یا این که روابط فرهنگی باید مدنظر قرار گیرد.

این مرور مختصر حوزه نظری و دیدگاه‌های متضاد مطرح شده در بحث پیرامون تلاقی نظام‌های جهانی و تمدن‌ها نشان می‌دهد که در واقع دو موضوع فرهنگ و عاملیت بخشی مهم از مشکلاتی به شمار می‌روند که باید بررسی شوند. در عین حالی که اختلاف میان نظریه پردازان حول موضوع‌هایی دور می‌زند که کم‌تر با مسائل اقتصادی و بیشتر با جایگاه فرهنگ در چارچوب‌های تبیینی ارتباط دارد، یک تغییر جهت مشخص به سمت تفاسیر اجتماعی - اقتصادی نیز به چشم می‌خورد. اما با این حال این موضوع‌های روشن و واضح بررسی نمی‌شوند. آن‌ها عمدتاً با احتیاط و به نحو سامان یافته و خطابه‌ای (در برابر تحلیلی) مورد بحث قرار می‌گیرند. نتیجه آن طیف وسیعی از دیدگاه‌های مختلف است که سازش میان آن‌ها مشکل به نظر می‌رسد.

گفتمان محققان آشکارا نشانه نبودن مفاهیمی است که در سطح تحلیلی «میان‌برد» عمل کنند، و در عین حال در شکل‌های اجتماعی - تاریخی از یک مرجع تجربی و عینی نیز برخوردار باشد. چون هیچ تعریف مشترکی از چستی «نظام جهانی» و «تمدن» وجود ندارد. بحث از تلاقی آن‌ها بی‌نتیجه خواهد بود. از آن جاکه هیچ ابراز مفهومی «میان‌برد» که بتواند ارتباط ضروری بین حوزه‌های عینی و نظری را نشان دهد وجود ندارد، محققان مبنای مشترکی ندارند که دیدگاه‌های مختلف خود را براساس آن بنا کنند و به ارزیابی مناسب و کارایی مفهوم‌سازی‌های متفاوتشان پردازند. یک به دلیل فراتر از این به جای

یک چنین «گفتگوی میان کران» ارائه یک چارچوب تحلیلی «میان برد» است. هدف ما کمک به ارزیابی تحلیل چنین ارتباطی بین سازه‌های جامعه‌شناختی و تاریخ دراز مدت جهان است.

شبکه‌های قدرت تمدن‌ها

برخلاف نظریه پردازی پست هاک (Post hoc) درباره روابط فرهنگی که خصیصه بحث جاری است، ما عوامل فرهنگی را مستقیماً وارد روش پژوهش پیشنهادی خود می‌کنیم. اما هدف ما افزودن قدرت تبیین‌کنندگی و تفسیری برخی از دیدگاه‌های بیان شده در این مباحثه است و به هیچ وجه معتقد به مزیت جوانب فرهنگی بر اقتصادی یا مادی نیستیم، گرچه برنامه ما این فرض خام و کاملاً غیرواقعی‌گرایانه را که چیزی به عنوان منافع اقتصادی یا مادی «خالص» وجود دارد، بی اعتبار می‌کند.

از نظر ما جهانی شدن معادل (و شاید به بیان دقیق‌تر همان) جهانی - محلی‌سازی است، یعنی، تطابق همزمان عناصر فرهنگی با شرایط محلی مختلف از طریق بهره‌گیری از آداب و سنن محلی.

اکثر علمای علوم اجتماعی یک تمایز تحلیلی، گرچه نه ضرورتاً محتوایی، میان سه حوزه اقتصادی، سیاسی و

فرهنگی زندگی اجتماعی را می‌پذیرند. از دیدگاه جامعه‌شناسی تاریخی جهان، یک روش روشن‌تر و مؤثرتر برای مفهوم‌سازی این ابعاد، در نظر گرفتن آن‌ها به عنوان شبکه‌های قدرت است. تصویر مان Mann (۱۹۸۶ ص ۱-۲) از جوامع به عنوان شبکه‌های همپوش قدرت* نقطه شروع مناسبی است:

جوامع یک امر واحد نیستند. آن‌ها نظام‌های اجتماعی (بسته یا باز) نیستند؛ آن‌ها یک سلسله کلیت‌های [مجزا] به شمار نمی‌روند. ما هرگز نمی‌توانیم جامعه‌ای با مرزهای واحد در فضای جغرافیایی یا اجتماعی بیابیم. از آن جا که هیچ نظام یا کلیتی وجود ندارد، هیچ «نظام فرعی» و «ابعاد» یا «سطوحی» از چنین کلیتی نیز نمی‌تواند وجود داشته باشد. چون هیچ کلی وجود ندارد، روابط اجتماعی نمی‌تواند «نهایتاً»، «در آخرین حالت» به برخی

جهانی شدن، نظریه نظام جهانی و ...

از اجزای نظام مند آن مثل «شیوه تولید مادی» یا نظام «فرهنگی» یا «هنجاری» یا «شکل سازماندهی نظامی» تقلیل داده شود... چون هیچ نظام اجتماعی نیست، هیچ فرایند «تکاملی» در داخل آن وجود ندارد. هیچ مفهوم اصلی و یگانه یا واحد بنیادین «جامعه» وجود ندارد. در نظر گرفتن جوامع به عنوان شبکه‌های قدرت متعدد، دارای همپوشی و متقاطع، بهترین راه ورود به این موضوع را که نهایتاً چه چیزی در جوامع «اولیه» یا «تعیین کننده»، به ما نشان می‌دهد... چهار منبع قدرت اجتماعی وجود دارد: روابط مکتبی، اقتصادی، نظامی و سیاسی.

گفتنی است که مان (۱۹۸۶) قدرت مکتبی را به عنوان عنصر تشکیل دهنده جهت‌گیری‌های فرهنگی در نظر می‌گیرد. قدرت مکتبی می‌تواند یک بینش متعالی از اقتدار ارائه دهد که افراد بشر را براساس کیفیت‌های مشترکشان متحد می‌سازد. این امر هم‌چنین می‌تواند قدرت فائده و همه جا حاضری* فراهم کند که «با ارائه یک احساس ارزشی و معنی‌نهایی به گروه اجتماعی در عالم وجود، تقویت مجدد همبستگی هنجاری آن، و ارائه برخی تشریفات مذهبی مشترک و اعمال زیبایی‌شناسانه،** روحیه درونی گروه اجتماعی را تقویت می‌کند» (مان ۱۹۸۶ ص ۵۱۹). دیدگاه مان درباره قدرت مکتبی همان چیزی است که به طور دقیق‌تر می‌تواند به عنوان روابط قدرت فرهنگی - مکتبی نامیده شود.

این طرح اهمیت خاصی دارد چون بعدی تاریخی از زندگی اجتماعی را روشن می‌سازد که به طور سنتی اهمیت آن دست‌کم گرفته شده و آن اهمیت خشونت به عنوان ابزار دستیابی به قدرت و همیشگی ساختن بی‌عدالتی اجتماعی است. شبکه‌های قدرت یک چارچوب تحلیلی «میان‌برد» را تشکیل می‌دهد چون با پژوهش تاریخی درخور تعریف و تشخیص‌اند و می‌توان از ابزارهای اندازه‌گیری برای تعیین شکل و گستره آن‌ها بهره گرفت، و با مراجعه به عوامل عینی می‌توان اختلاف نظر درباره برخی از ابعاد آن‌ها را حل و فصل کرد. به عنوان وسیله فراهم آوردن زمینه برای مفاهیم نظری که عملیاتی شدنی باشد، سازه‌های کلان جامعه‌شناختی «نظام جهانی» و «تمدن» باید به این

* immanence

** aesthetic practices

شبکه‌های قدرت از تباط دادند. اجازه دهید تا ابتدا موضوع پیوندهای عملی میان شبکه‌های قدرت و چگونگی ارتباط مفهوم تمدن با آن‌ها را بررسی کنیم. سپس به بررسی پیوندهای بین این چارچوب «میان‌برد» و مفهوم «نظام جهانی» پردازیم.

در جهان نمادین غربی، «فرهنگ» تا حد زیادی به عنوان شیوه‌ای خاص برای طبقه‌بندی دیگری به عنوان نسخه پست‌تر غرب «متمدن» و یا درباره شرق‌شناسی، به عنوان عضوی از یک مجموعه اجتماعی عمل کرده است که ماهیتاً محکوم به پستی است. مفهوم‌سازی «مان» چیز تازه‌ای نیست. آثار جامعه‌شناختی که از سنن نظری متفاوت سربر آورده‌اند همواره از این شیوه تحلیل استفاده

کرده‌اند. این ادعای تمایز تحلیلی نیست که مناقشه‌برانگیز است بلکه مسأله اصلی و مناقشه‌برانگیز مشکلات مربوط به برقراری پیوندهای عملی میان شبکه‌های قدرت است. اکثر نظریه پردازان اجتماعی و جامعه‌شناسان به طور منظم و نظام‌مند در مورد اثر وقوع تحولات در یک یا چند از این شبکه‌ها بر شبکه‌های دیگر، تحقیق نکرده‌اند. این موضوع می‌تواند با عنوان رویارویی «مادی‌گرایی» و «آرمان‌گرایی» به شکل نظری درآید. هر دو سر این طیف مسأله تجربی یادشده را به یک مسأله ماوراءالطبیعه تبدیل می‌کنند. از این رو، داعیه مارکس درباره ماتریالیسم تاریخی اقتضا می‌کند که تحول در شبکه اقتصادی موجب تحول در شبکه‌های دیگر باشد. عده‌ای از نظریه پردازان کلاسیک معاصر (وبر، سیمل Simmel، دورکهایم، پارسونز) تلاش کرده‌اند تا با عرضه سلسله استدلال‌هایی که رابطه خطی بین عوامل مادی و آرمانی را دگرگون می‌سازد، در ماتریالیسم مارکسیستی تجدید نظر کنند. گفتمان جامعه‌شناختی معاصر حاصل این گفتگوی مکتبی و در عین حال فرانظری با «روح مارکس» است. کافی است که بگوییم که تعهد مکتبی به دو دیدگاه متعارض آرمان‌گرایی و مادی‌گرایی یکی از مشکلات اصلی در عرضه یک پارادایم واحد برای جامعه‌شناسی به شمار می‌رود.

نوبرت الیاس* (۱۹۷۸b، ۱۹۸۲) یکی از معدود جامعه‌شناسانی بود که آشکارا تلاش

می‌کرد تا رهیافتی را توسعه دهد که هدف آن تحقیق پیرامون این موضوع در سطح تجربی و عینی بود. به نظر وی در شرایط منازعات سخت میان دولت‌ها در اروپای قرون وسطی و اوایل دوران جدید، تحولات اجتماعی خاصی حادث شد که هر دو نهادها و عوامل* را در منطقه اروپای غربی دگرگون ساخت. ایجاد جوامع بسته** مستلزم فرونشاندن احساسات و افزایش خودداری و درونی ساختن احساسات شخصی بود. این درونی‌سازی دربرگیرنده یک الزام عملی بود که برای موفقیت در جوامع بسته اروپای غربی لازم بود. نظارت مؤثر در سطح خرد با فرایند آرام‌سازی یا تسکین*** در داخل قلمرو یک دولت خاص همراه گشت. شکل‌گیری دولت‌های جدید اروپایی موجب توقف استفاده از خشونت به وسیله عواملی شد که اختیار قانونی از طرف حکومت مرکزی نداشتند. این نهادینه‌سازی «نظم» به دگرگونی اجتماعی در هر دو سطح خرد و کلان منجر شد. پیامد این تحولات درازمدت شکل‌گیری یک شخصیت تازه بود، عاملی که نظارت مؤثر بر شخصیت عمومی خود را در خود درونی ساخته است. مفاهیم عقلانیت و منافع محصول این فرایند درازمدت اجتماعی - تاریخی است.

ویژگی جدید این رهیافت به پیوندهایی مربوط می‌شود که بین دگرگونی‌ها در شبکه اقتصادی (فئودالیسم اروپا)، شبکه سیاسی (منازعات بین‌الدولی)، شبکه نظامی (آرام‌سازی درونی از طریق ایجاد جوامع بسته)، و تحولات شبکه فرهنگی - آرمانی (توسعه شخصیت و فرایندهای اجتماعی - ژنتیک شامل**** دوری از «احساسات» و ارتقای منافع و عقلانیت) برقرار می‌کند. نظریه فرایند تمدن‌سازی، صرف‌نظر از ضعف‌های آن، آشکارا معتقد است که «تمدن» فرایندی است که افزایش فاصله یک عامل از احساسات خود و توسعه مال‌اندیشی به عنوان وسیله‌ای در روابط با خود و دیگران را دربرمی‌گیرد.

برخلاف دیدگاه‌های دیگر، نظریه الیاس از جسمیت بخشیدن***** که والرستین

* agents

** court

*** Pacification

**** sociogenetic

***** reification

(۱۹۹۴ ص ۷۸۸) آن را خصیصه دیدگاه تمدن‌گرا می‌داند، خودداری می‌ورزد. «تمدن» بر ویژگی‌هایی دلالت دارد که طی فرایندهای اجتماعی - تاریخی خاصی در یک قلمرو خاص و در یک دوره زمانی معین ایجاد شده‌اند. البته گسترش دیدگاه تصویری یا تمثیلی* الیاس به خارج از اروپا چالش عمده‌ای را نشان می‌دهد که جامعه‌شناسان تصویری یا تمثیلی با آن مواجه‌اند و گرچه به هیچ وجه روشن نیست که در همه جا نتایج یکسانی به دست آید، اما پیوندهای منطقی برقرار شده بین روابط قدرت بیرونی، احساسات درونی و نظارت مؤثر، کمک جدیدی به این موضوع به شمار می‌رود.

اگر از شبکه‌های فرهنگی - آرمانی درون نظام جهانی جدید به عنوان «تمدن‌ها» یاد کنیم، تحلیل‌های تمدنی دیگر از تسلط الگوهای تحول‌زیانی (یعنی، دوره‌ای یا تکاملی) خارج می‌شوند.

تصادفی نیست که الیاس (۱۹۷۸b) درباره منشأ واژه تمدن بحثی طولانی می‌کند. در طول قرن ۱۸ این واژه به شکل

مفرد و برای دلالت بر دستاوردهای اروپای غربی به کار گرفته می‌شد، و هم‌چنان که الیاس (۱۹۷۸b). یادآور می‌شود، این امرگویای «خودآگاهی غرب» بود. هم‌چنان که بحث الیاس نشان می‌دهد، مفهوم آلمانی** و مفاهیم فرانسوی و انگلیسی تمدن*** بسیار مرهون شرایط خاص محلی و بین‌المللی است که بسترهای ملی انگلیس، فرانسه و آلمان را شکل می‌داد. بنابراین معنی این واژه نه تنها بازگوکننده خودآگاهی نخبگان اروپا به طور کلی (یعنی غرب) است، بلکه از نظر بسترهای خاص ملی نیز اهمیت ویژه‌ای دارد.

از سال ۱۸۱۹ واژه تمدن ظاهراً در شکل جمع به کار برده شد تا ویژگی‌های مشترک زندگی جمعی یک دوره یا یک گروه را بازگوید (برادل ۱۹۹۴). والرستین (۱۹۹۱b) ص ۲۳۵ می‌گوید که یک تمدن «یک ادعای معاصر درباره گذشته برحسب فایده کنونی آن برای توجیه میراث و حقوق اختصاصی است.» به عبارت دیگر تمدن‌ها تنها می‌توانند به

* figurational

** Kultur

*** civilization

جهانی شدن، تقریباً نظام جهانی و... ❊

عنوان سازه‌های آرمانی وجود داشته باشند، یعنی موجوداتی* که به اهداف خطایی** و برنامه‌های مشروعیت بخش گروه‌های خاصی خدمت می‌کنند. والرستین به درستی از این کارکرد آرمانی این واژه در بستر نظام‌های فکر اروپای محور یاد می‌کند، اما نتیجه می‌گیرد که خود این مفهوم تنها به عنوان یک سلاح آرمانی وجود دارد (م.ش. به وابر تسون ۱۹۹۲).

براندل در کتاب تاریخ تمدن‌ها (۱۹۹۴) رهیافت متفاوتی را در پیش می‌گیرد. او بر حسب حوزه‌های جغرافیایی، فرهنگی (یعنی، زبان و مذهبی) فرهنگ شهری و جوامع و اقتصادهایی که آن‌ها را حفظ می‌کنند، و شیوه‌های اندیشه یا ذهنیت‌هایی که در بستر ایجاد شده به وسیله متغیرهای یادشده پرورش می‌یابند، تعریفی میان رشته‌ای از تمدن عرضه می‌کند. از نظر براندل گردوغبار*** متغیر زمان و مکان تاریخی دلیلی نیست برای این که نتیجه‌گیری کنیم که، آن گونه که والرستین نتیجه‌گیری می‌کند، صحبت از فرهنگ یا تمدن ارزش کمی دارد. برعکس، او تمدن را به مفهوم مورد علاقه خودش از طول زمان**** مرتبط می‌سازد و بدین نحو:

تمدن‌ها می‌توانند از تصادفات و تحولاتی که موجب پیدایش آن‌ها می‌شوند، تفکیک شوند: آن‌ها طول عمر، ویژگی‌های همیشگی و ساختارهای خود و... را نشان می‌دهند. پس یک تمدن نه یک اقتصاد معین و نه یک جامعه معین است بلکه چیزی است که می‌تواند در سراسر یک سلسله اقتصادها یا جوامع تداوم داشته باشد و در عین حال به وضوح مستعد تحول تدریجی است. بنابراین تنها در دراز مدت و با در دست گرفتن سررشته‌ای که پیوسته در حال باز شدن است می‌توان یک تمدن را بررسی کرد - چیزی که گروهی از مردم در سراسر تاریخ و با وجود طوفان‌ها و آشوب‌های تاریخی حفظ کرده و به عنوان میراثی گرانبها از نسلی به نسل دیگر منتقل ساخته‌اند... این تاریخ درازمدت... مزایا و مضار خود را دارد. مزایای آن این است که شخص را وامی‌دارد تا به نحوی متفاوت درباره موضوع، فکر و آن‌ها را تبیین کند و از تبیین تاریخی به عنوان

* entity

** rhetorical

*** dust

**** longue duree

کلیدی برای زمان خود سود برد، اما مضرات یا خطرهای آن این است که می‌تواند به تعمیمات آسان‌یاب یک فلسفه تاریخ بینجامد که بیشتر امری خیالی است تا تحقیقی و

اثبات شده (برادل ۱۹۹۴)

ص ۳۵.

برادل تا آن جا پیش

می‌رود که رقبای خاص

خود را دارای ارزش

نامیده شدن به عنوان

«تمدن‌ها» می‌داند، یعنی

پس‌دیش‌های

جهانی شدن متضمن همگون‌سازی فرهنگی نیست،

بلکه برعکس، تقلید فرااجتماعی این امکان را به

نخبگان محلی می‌دهد تا به طور گزینشی عناصر

فرهنگی متفاوت را از دیگر جوامع وارد و از طریق

ترکیب عناصر فرهنگی محلی و عناصر وارداتی، اشکال

جدید هویتی را برحسب انتظارات جهانی شده از

هویت ایجاد کنند.

اجتماعی که با گذشت زمان و مکان تلاش انسان توانسته «شیوه زندگی» مجزایی پدید

آورد، محصولی که نه تنها به جغرافیا و اقتصاد محدود نمی‌شود بلکه نگرش‌ها، ذهنیت‌ها

و عقاید مذهبی و یا ماوراءالطبیعه دخیل در این فرایند را نیز دربرمی‌گیرد. اگر مفهوم

تمدن بخواهد مفهومی بادوام باشد (توافق بر سر این موضوع به هیچ وجه قریب‌الوقوع

نیست)، عملیاتی‌سازی آن به وسیله براندل و الیاس راهنمایی‌های مفیدی را برای اتخاذ

رهیافتی فراهم می‌کند که آن‌ها را به عنوان موجوداتی ماوراءالطبیعه در نظر نمی‌گیرد

بلکه شکل‌های تاریخی می‌داند که موضوع‌های مناسبی برای پژوهش به شمار می‌روند.

پس از بحث پیرامون تفاوت‌های میان نظریه پردازان نظام جهانی در چارچوب

تحلیلی «میان‌برد» خودمان، باید به بحث پیرامون مفهوم تمدن به عنوان یک فرایند

پردازیم.

شبکه‌های قدرت، نظام جهانی و جهانی شدن

والرستین (۱۹۷۴) نظام جهانی را به عنوان یک اقتصاد جهانی (شبکه اقتصادی متحد

شده) مرتبط با یک شبکه سیاسی تجزیه شده (نظام بین‌المللی دولت‌ها) تعریف کرده

است. در این مفهوم‌سازی، شبکه نظامی زیرمجموعه شبکه سیاسی است و یک عامل

مستقل به شمار نمی‌رود. با این حال تأکید می‌شود که با ملاحظات نظامی نباید با یک

چنین شیوه ساده‌ای برخورد شود چون اجبار و منازعات بین‌الدولی مزمن در درازمدت

جهانی شدن، نظریه نظام جهانی و... ❁

نقش مهمی در شکل‌گیری نظام اروپایی داشته‌اند (تیلی Tilly ۱۹۹۲). در این خصوص تعریف «وبر» از دولت جدید به عنوان سازمانی که انحصار استفاده از خشونت در یک قلمرو خاص را دارد، نباید بدون نقد و بررسی به گذشته مربوط دانسته شود. این انحصار در جوامع اروپایی غربی تنها پس از مدتی دراز و به قیمت دگرگونی روابط بین حکومت کنندگان و حکومت شوندگان برقرار شد. در سطح خود، هم‌چنان که فوکو (۱۹۷۸) می‌گوید تحمیل superimposition قدرت شاه بر جسم مجرم با نظارت بر حالات درونی عوامل جایگزین شد.

والرستین (۱۹۷۴-۱۹۹۰) درباره شبکه فرهنگی - آرمانی پیوسته از منطق مارکسیستی «زیر بنا» در برابر «رو بنا» تبعیت کرده است. مشکلات این شیوه مفهوم‌سازی روابط اجتماعی بارها در این ادبیات تکرار شده است و در این جا نیازی به بیان مجدد آن‌ها نیست. هم‌چنان که گفته‌های مقدماتی ما نشان می‌دهد در این بستر ملاحظات روابط فرهنگی - آرمانی است که والرستین در برابر مکتب ماقبل از ۱۵۰۰ آسیب‌پذیر شده است. والرستین، بدون عرضه یک تحلیل تقلیل‌ناگرایانه از تحولات شبکه فرهنگی - آرمانی، نمی‌تواند به طور متقاعدکننده‌ای بدیع بودن خصلت نظام جهانی جدید را نشان دهد.

ادعای والرستین بر این اندیشه مبتنی است که جهان پس از ۱۵۰۰ به طور فزاینده یک شبکه جهانی است؛ اما تا زمانی که یک رهیافت چند بعدی برای حل این مسأله پذیرفته نشود، این ادعا تنها یک ادعای پوچ است. به عبارت دیگر برای این که تفاوت‌های «نظام جهانی نوین» با «نظام‌های جهانی» دیگر مشخص شود باید مفهوم «جهانی بودن»^{*} را روشن ساخت. موضوع اصلی که به تعریف جامعه‌شناسی به عنوان یک رشته کمک کرده، دگرگونی‌های اجتماعی - فرهنگی است که عمدتاً با عنوان «نوگرایی» از آن یاد می‌شود.

والرستین در گذار از تبیین‌های درون اجتماعی^{**} (جامعه محور) به تبیین‌های بین‌اجتماعی^{***} (جهانی) نقش مهمی داشته است. اما روش «اقتصاد سیاسی» و

* globality

** intrasocietal

*** intersocietal

بهره‌گیری از مارکسیسم به عنوان اصل راهنما مانع از شکل‌گیری یک دیدگاه چند بعدی درباره این موضوع شده است. والرستین (a ۱۹۹۱) اخیراً وجود مرزهای آکادمیک را بی‌اعتبار کرده است، و به این ترتیب در واقع راه را برای عرضه تحلیل‌های چند بعدی نظام جهان باز کرده است که به رهیافت اقتصاد سیاسی محدود نشود.

اما ما معتقدیم که مفهوم جهانی شدن می‌تواند این هدف را برآورده سازد. نظریه پردازان پیرامون این مفهوم به معنی تسلیم شدن به یک رشته تفاسیر عرضه شده از آن نیست. بنابراین قبل از این که گام از این فراتر نهیم، باید خود را از دست برخی سوء تفاهم‌های موجود درباره معانی جهانی شدن خلاص کنیم.

برخلاف پندار متعارف، فرایند جهانی شدن چیز جدیدی نیست. دست‌کم از نظر ما، این فرایند مرحله‌ای از توسعه سرمایه‌داری نیست (لاش Lash و اوری Urry ۱۹۹۴) که از گسترش بیش از حد سرمایه‌داری در پس از جنگ جهانی دوم و گسترش فناوری رسانه‌های جمعی که نظام جهانی جدید را به یک «دهکده جهانی» تبدیل کرده، ناشی شده باشد. همگرایی اقتصادی جهان به هیچ‌وجه موجب همگرایی انواع مختلف سرمایه‌داری و همگونی فرهنگی نمی‌شود که چنین همگرایی را به طور ضمنی دربردارد. بلکه برعکس، فرهنگ به یکی از عوامل مهم تبدیل می‌شود که تجارت فراملی باید به آن توجه نماید. از نظر ما جهانی شدن معادل (و شاید به بیان دقیق‌تر همان) جهانی - محلی‌سازی* است، یعنی، تطابق همزمان عناصر فرهنگی با شرایط محلی مختلف از طریق بهره‌گیری از آداب و سنن محلی است. جهانی - محلی‌سازی به معنی تصدیق آشکار نیاز به توجه به شرایط محلی از سوی شرکت‌های فراملی، و تولید کالای تجاری به نحوی است که در مناطق و فرهنگ‌های مختلف شایسته بازاریابی باشد. بنابراین به جای استانداردسازی وحدت‌گرایانه، ناهمگونی‌های محلی به استاندارد هنجاری تبدیل می‌شوند.

در نتیجه، جهانی شدن یک روند به سمت همگون‌سازی زندگی فرهنگی از طریق گسترش کالاهای مصرفی سرمایه‌داری نیست و ضرورتاً به نسبی شدن نقش دولت ملی به عنوان یک عامل مؤثر در سیاست جهانی منتهی نمی‌شود. آن طور که پنداشته می‌شود

جهانی شدن، نظریه نظام جهانی و... ❁

«جهانی شدن» همگون سازی فرهنگی را مسلم نمی انگارد. بلکه از نظر ما، همگونی و ناهمگونی فرهنگی هر دو پیامدهای فرایند جهانی سازی اند. گرچه اشاعه فرهنگی می تواند یک محل را دگرگون سازد، اما «ابداع مجدد سنن» حفظ، ایجاد و تجدید ناهمگونی فرهنگی در گستره محلی را ممکن می سازد.

بر طبق شواهد فزاینده مراجعه شدنی در سراسر جهان، فرایند تقلید فرااجتماعی* در بازسازی مجدد فرهنگها و خرده فرهنگها نقش اساسی دارد (وستنی Westney ۱۹۸۷). تقلید فرااجتماعی به معنی مشاهده و ادغام هدفمند عناصری از سازمان فرهنگی و اجتماعی دیگر فرهنگها و جوامع در یک فرهنگ خاص است. کهن (۱۹۸۷) از اصطلاح «پذیرش گزینشی»** برای اشاره به فرایند ادغام الگوهای فرهنگی خارجی در یک فرهنگ خاص استفاده کرده است، در حالی که رابرتسون (۱۹۱۵ a) برای اشاره به همین فرایند، اصطلاح «ادغام گزینشی»*** را به کار برده است.

ملی گرایی و نوسازی دو موضوع مهمی است که به آسانی می توان این تقلید راهبردی را در آن مشاهده کرد. بندیکس**** (۱۹۷۸ ص ۲۹۷) برای اشاره به موردی که «رهبران فکری و افراد تحصیل کرده به ارزشها و نهادهای کشور دیگر با اندیشهها و اعمال متعلق به کشور خود واکنش نشان می دهند» از اصطلاح جامعه مرجع***** استفاده می کند. فرایندهای نوسازی شامل استفاده از جوامع مرجع به وسیله نخبگان دولت های «توسعه نیافته» می شود؛ مثلاً ژاپن و آلمان از تجربه انگلیس در زمینه مشکلات نوسازی به عنوان راهنما بهره گرفتند. گسترش وسایل ارتباط جمعی و افزایش تعاملات فرافرهنگی در اواخر قرن بیستم این فرایند را بسیار زیاد کرده است. اما این فرایند یک فرایند تاریخی باقی می ماند، و گمراه کننده است اگر مطالعه تعاملات فرارابطی***** را به دوره وسایل ارتباط جمعی الکترونیکی محدود کنیم.

تحقیق گرینفیلد (۱۹۹۲) درباره توسعه ملی گرایی در انگلیس، آلمان، فرانسه و

* cross-societal

** "selective receptiveness"

*** Selective incorporation

**** Bendix

***** reference

***** cross-communicative

آمریکا نشان می‌دهد که تقلید و ادغام‌گزینی ملاحظات مهمی برای بیان* هویت‌های ملی - محلی به شمار می‌روند. گرینفیلد معتقد است که الگوی انگلیسی ناسیونالیسم مدنی یک الگوی فرهنگی به وسیلهٔ نخبگان آلمان و روسیه استفاده شد. گرچه این نخبگان اندیشهٔ هویت ملی را پذیرفتند، تأکید الگوی انگلیسی بر عنصر مدنی ملی‌گرایی را رد کردند و در عوض ناسیونالیسم قومی را به عنوان پاسخ خاص خود به نوگرایی پذیرفتند. گرینفیلد با وجود استفاده از ناسیونالیسم انگلیسی به عنوان یک استاندارد هنجاری جهانی، با موفقیت اهمیت تقلید فراجتماعی را برای شکل‌گیری هویت‌های محلی نشان می‌دهد. کافی است بگوییم که حفظ تفاوت‌های محلی، با وجود مراودات سخت فراجتماعی و فرافرهنگی، پدیده‌ای نیست که به طور مشخص با نوگرایی مرتبط باشد.

به عبارت دیگر، دولت‌های ملی همیشه فرایند نوسازی را با تقلید از تحولاتی که در دیگر جوامع مرجع صورت می‌پذیرد با موفقیت سپری نمی‌کنند. مثلاً توسعهٔ سکولاریسم در امپراتوری عثمانی تا حد چشمگیری تلاش ناموفق برای تجدید حیات آن «جامعه» خاص با وارد ساختن اندیشه‌های غربی آزادی، برابری و پارلماناریسم شناخته می‌شود. گسترش ناسیونالیسم در میان مسیحیان امپراتوری عثمانی در اواخر قرن ۱۸ مستقیماً به استفاده از انقلاب فرانسه به عنوان مرجع برای توسعهٔ اجتماعی در جنوب شرقی اروپا مرتبط بود. ریگاس فروس** به عنوان اولین نظریه‌پرداز انقلاب ملی در میان مسیحیان عثمانی در سال ۱۷۹۷، آشکارا از انقلاب فرانسه به عنوان الگویی که بر طبق آن امپراتوری عثمانی بایستی مجدداً سازماندهی شود، حمایت می‌کرد. به دنبال انقلاب یونان در سال ۱۸۲۱، در مکاتباتی میان توماس جفرسون و آدامانتیوس کوراس*** رهبر ملی‌گرایی یونان، دولت‌مرد آمریکایی پیشنهاد بررسی ساختار قانون اساسی و سازمانی آمریکا به منظور فراهم آوردن الگویی برای سازمان سیاسی شورشیان مسیحی ارائه داد (لازو Lazou جلد اول). البته اروپای جنوب شرقی نتوانست به یک اتحادیه تبدیل شود؛

* articulation

** Rigas Pheoros

*** Adamaution Korais

جهانی شدن. نظریه نظام جهانی و... ۱۱۱

در عوض، فرایند بالکانیزاسیون* (تجزیه) موجب شد تا این منطقه به دولت‌های کوچک تقسیم شود. بنابراین فرایندهای تقلید فرااجتماعی (یا ادغام‌گزینی) به هیچ وجه یک دستورالعمل جهانی یا دیگر دستورالعمل‌های اجتماعی برای اقدام محلی به «موفقیت» نمی‌انجامد. بلکه برعکس نتیجه آن به الگوهای اجتماعی که انتخاب می‌شود، مهارت در «نسخه‌برداری» از رویه‌های مختلف از جوامع متفاوت و... بستگی دارد.

این فرایندهای تقلید و ادغام فرااجتماعی را می‌توان در گذشته نیز ریشه‌یابی کرد. تنها لازم است دیدگاه برادل (۱۹۷۲-۳) [۱۹۴۹] دربارهٔ مدیترانه را به یاد آوریم که می‌گوید گروه‌های قومی، رسوم، سبک‌های زندگی و مردم می‌توانند به هم بیامیزند و به طور تزلزل‌ناپذیری در برابر فرایندهای القا فرهنگی** و همگون‌سازی مقاومت کنند. هم‌چنین مایلیم بگوئیم که جهانی شدن مساوی با توسعه یا گسترش نظام جهانی جدید در سراسر جهان نیست و نباید این گونه پنداشته شود. چنین دیدگاهی رشد نوگرایی در «غرب» را عمدتاً یک مسأله مربوط به فرایندهای داخلی فرض می‌کند. بنابراین دیدگاه نوگرایی از طریق فرایندهای استعمار، اشاعه فرهنگی و «امپریالیسم فرهنگی» به بقیه جهان گسترش می‌یابد.

این دیدگاه در واقع بازتاب دیدگاه اروپا محور دربارهٔ نوگرایی است که یک موجودیت فرهنگی («غرب») را به عنوان یک نظام اساساً بسته فرض می‌کند و اجازه می‌دهد تا تحولات داخلی آن مستقل از تماس‌های آن با تمدن‌ها و فرهنگ‌های دیگر در اور آسیا بررسی شود. تمدن‌ها همواره در برابر مسأله «برچسب زنی»*** و پیامدهای آن حساس بوده‌اند. در دورهٔ پس از جنگ جهانی دوم موضوع تماس‌های فرافرهنگی به تدریج، هم برای تاریخ‌نگاران جهان مثل استاوریانوس،**** مکنیل و برادل، و هم برای محققان درگیر در مطالعات تطبیقی تمدن‌ها یک مسئله اصلی شده است.

یک پیامد این تغییر جهت در توجه تحقیقاتی به سمت رویارویی‌های بین تمدنی یا

* Balkanization

** acculturation

*** labeling

**** Stavrianos

تماس‌های فرافرهنگی، طرح موضوع نظام جهانی متحد به سبکی است که فرانک و جیلز (۱۹۹۳) مطرح کرده‌اند. البته این بدین معنی نیست که به علت وجود تماس‌های فرافرهنگی، یک «جهان‌شناسی»^{*} (برگستن ۱۹۸۰) باید تمامی واحدها را به یک کل واحد تبدیل کند. وضعیت جاری تحقیقاتی مربوط به میزان و قوت روابط تجاری میان

مردم اور آسیا هنوز باید

شواهد جامعی را در

حمایت از این فرض

فراهم آورد که این

روابط قوی‌تر از روابط

منطقه‌ای بوده است. اما

حتی اگر این گونه نیز

باشد «این نظام شامل بقیه

جهان خارج از سرزمین

وسیع اور آسیا نمی‌شود که از اروپا تا آسیای دور گسترده شده است. به عبارت دیگر یک

oikumene تجاری یا یک شبکه سیاسی - نظامی اور آسیایی (حتی اگر به اندازه کافی

برای عمل کردن به عنوان یک متغیر مستقل قوی باشد) با یک اقتصاد جهانی یا نظام

بین‌المللی دولت‌ها که در چهارصد سال گذشته توسعه یافته است، مساوی نیست.

نظام‌های جهانی و تمدن‌ها: یک دیدگاه جهانی

جهانی شدن در معنی وسیع خود به معنی فرایند تعامل متقابل میان شبکه‌های مختلف

قدرت در یک دوره طولانی است. نظریه جهانی شدن به تحقیق چند بعدی درباره این

«رویاری‌ها» و تعاملات بین تمدنی می‌پردازد. از آنجا که وجه مشخصه هر دو نظریه

نظام جهانی و الرستین و نظام جهانی فرانک و جیلز استفاده از رهیافت اقتصاد سیاسی

است، نظریه جهانی شدن بازگوکننده تلاش برای عرضه درک کل‌گرایانه‌تر از پدیده

مورد نظر با وارد ساختن عوامل فرهنگی - آرمانی به عنوان نیروهای مستقل یا نسبتاً

مستقل در ایجاد نظام «جهانی» جدید است.

بویژه از سال ۱۵۰۰ و حتی شاید هم قبل از آن، می‌توانیم تغییرات زیر را در میان شبکه‌های موجود قدرت در جهان تشخیص دهیم:

تثبیت تدریجی یک اقتصاد جهانی در چارچوب شبه اقتصادی؛ شکل‌گیری تدریجی نظام بین‌المللی دولت‌ها در چارچوب شبکه سیاسی؛ تثبیت تدریجی اوضاع داخلی دولت‌ها و تمرکز مداوم استفاده مشروع از ابزار خشونت در چارچوب شبکه نظامی. این فرایند سرانجام به تبعیت نیروی نظامی از قدرت سیاسی منتهی شد، تحولی که با معیارهای تاریخ جهان امری نسبتاً جدید محسوب می‌شود. بالاخره، در حوزه روابط فرهنگی - آرمانی شاهد تداوم و افزایش تماس میان شبکه‌های مختلف هستیم.

قبل از این که به بحث مفصل‌تر درباره حوزه فرهنگی - آرمانی پردازیم، اجازه دهید تا مباحثه والرستین - فرانک را در بستر جهانی شدن بررسی کنیم. اکنون هنوز شواهد قاطعی در اختیار نداریم که اجازه دهد تا تاریخ مشخصی برای شکل‌گیری یک شبکه مشترک سیاسی و نظامی یا یک اقتصاد جهانی تعیین کنیم. پرسش‌هایی مانند این که تأثیر تجارت کالاهای گران قیمت* بر زندگی مردم تا چه حد بوده است؟ و آیا وجود یک شبکه تجاری در سراسر اور آسیا قرار دادن این قلمرو در یک نظام واحد را توجیه می‌کند یا نه؟ هم‌چنان بی‌پاسخ می‌ماند.

با این حال به نظر می‌رسد تحقیق ابولغد (۱۹۸۹) نشان می‌دهد که حوزه‌های نسبتاً مشخصی برای فعالیت اقتصادی وجود داشته است. اما آیا این مناطق را باید به عنوان بخشی از یک واحد و یا به عنوان واحدهایی که با هم در تماس بوده‌اند در نظر گرفت؟ هنوز هیچ پاسخ قاطعی وجود ندارد. شاید بتوان گفت که یک oikumene اور آسیایی در جهان قبل از ۱۵۰۰ وجود داشته (ولف ۱۹۸۲) اما یک «نظام جهانی» وجود نداشته است. کولینز** (۱۹۹۰a) به تکامل نظام‌های اجتماعی مختلف از پادشاهی به جوامع ارباب - رعیتی (شامل فنودالیسم و برده‌داری) را ناشی از پویایی‌های بازار هر نظام خاص تفسیر می‌کند. از نظر کولینز سرمایه‌داری در سطح کلان عمل می‌کند؛ «رشد سریع» آن ممکن

* prestige

** collins

است ناشی از افزایش حجم تجارت بین منطقه‌ای باشد که پویایی‌های بازار تجارت در مسافت‌های طولانی را به نیروی مسلط تبدیل کرده است. کولینز تا حد زیادی منطق فرانک و جیلز را دنبال می‌کند، اما تفسیر وی اجازه وجود بازارهای متفاوت در زمان و مکان را می‌دهد. حتی اگر بازارهای خاصی از طریق یک شبکه تجاری وسیع در oikumene اور آسیایی متحد شده باشند. این امر نه آن‌ها را یکسان می‌سازد و نه به معنی ویژگی‌های فردی هر یک از آن‌ها است.

علاوه بر این، یک رهیافت چند بعدی برای مطالعه تطبیقی نظام‌های اجتماعی تاریخی باید گستره و شکل شبکه‌های فرهنگی - آرمانی را در نظر گیرد. آیا این شبکه‌ها با اقتصادهای - جهانی محل - برابر بودند. رابطه آن‌ها با شبکه‌های سیاسی و نظامی چگونه بود؟ از یک دیدگاه چند بعدی این‌ها موضوع‌های مهمی هستند چون مواد خام را برای نظریه پردازی درباره روابط میان شبکه‌های قدرت فراهم می‌آورند. اکنون به دگرگونی شبکه‌های فرهنگی - آرمانی در نظام جهانی - نوین - * پیردازیم. یک ویژگی پایدار جهانی شدن، پیوند مداوم و فزاینده میان این شبکه‌های مختلف است. آشکارترین تأثیر این تماس‌ها را در امپراتوری عثمانی، هند، ژاپن یا به اصطلاح در «جهان سوم» در طول قرن بیستم، که تحت شرایط تماس‌های فرهنگی فزاینده، جوامع محلی بسیار دگرگون شدند و در اثر فروپاشی یا دگرگونی امپراتوری‌های جهانی پیشین ملل جدید سر بر آوردند، می‌توان مشاهده کرد. تا کنون نیز این شبکه‌ها جدا از هم باقی مانده‌اند. «منطق نظام سرمایه‌داری» در سراسر جهان به شکل یکسان اتخاذ نشده است. این فرایند ارتباط، تغییر و تراکم با گسترش همزمان همگونی و ناهمگونی همراه است: در داخل نظام جهانی جدید، ناهمگونی یک عنصر ضروری جهانی شدن است (رابرتسون ۱۹۹۴، ۱۹۹۵b). متحد ساختن جهان در یک شبکه اقتصادی مستلزم متحد ساختن شبکه فرهنگی - آرمانی نیست. تا حدی که اصطلاح فرهنگ جهانی بتواند به طور معنی‌داری درباره عمومیت *** عناصر فرهنگی به کار رود، چنین چیزی تنها در سطح کالای مصرفی و عناصر رسمی مشترک (پرچم‌ها، سرودهای ملی، و دیگر اقلام

* local world economies

** global world system

*** commonality

نمادین) وجود دارد. معنی اقلام فرهنگی خاص بر طبق شرایط محلی خاص مجدداً تعریف و تفسیر می شود. منازعه میان این شبکه های فرهنگی ممکن است به خوبی نشان دهد که مهم ترین منازعات در قرن آینده خواهند بود.

در جهان نمادین غربی، «فرهنگ» تا حد زیادی به عنوان شیوه ای خاص برای طبقه بندی دیگری به عنوان نسخه پست تر غرب «تمدن» و یا درباره شرق شناسی، به عنوان عضوی از یک مجموعه اجتماعی عمل کرده است که ماهیتاً محکوم به پستی است. (سعید ۱۹۹۴؛ مک گرین McGrane ۱۹۸۹؛ فریدمن ۱۹۹۴). اما این دیدگاه های اروپا محورانه به هیچ وجه حوزه انحصاری «غربی ها» نیست. مکتب پان اسلاویت روسی قرن ۱۹ بر پایه یک شکاف تمدنی بین مسیحیت آلمانی-رومی و ارتدوکس یونانی-اسلاوی استوار بود. میشل پوگودین، از طرفداران پروپا قرص پان اسلاویزم، در آغاز جنگ کریمه (۱۸۵۳-۵۶) اعلام کرد که «باید بدانیم که غرب، غرب است و شرق، شرق». و ایوان اکساکوف* یک نویسنده و سازمان دهنده برجسته دیگر می گوید، که شرق و غرب «واژه های جغرافیایی نیستند بلکه اصطلاحاتی کیفی هستند که بازگوکننده تفاوت در اصول فرهنگی است که به یک نیروی فعال در تاریخ بشر تبدیل شده». (نقل شده در پتروویچ ۱۹۵۶ ص ۷۱). بنیادگرایان اسلامی نیز در اواخر قرن بیستم ادعاهای مشابهی را مطرح کردند. علاوه بر این پس از فروپاشی شوروی، بحث میان اسلاو دوستان** و غرب گرایان در اتحادیه روسیه دوباره شروع شده است. گذشته از این که حوزه فرهنگ به عنوان تابعی از مبارزات اقتصادی بنیادین در نظر گرفته شود (والرستین ۱۹۹۰)، یا این که عوامل فرهنگی مستقل از روابط اقتصادی در نظر گرفته شوند، (هانتینگتون ۱۹۹۳) دیدگاه نظریه پردازان چپ و راست به طور فزاینده درباره فرهنگ به عنوان حوزه اصلی منازعه در قرن آینده باهم تلاقی می کند.

هم مکتب روشنگری و هم ناسیونالیسم قومی یا «مردمی»*** در این دگرگونی مؤثر بودند. نوسازی (به معنی برنامه هایی که در تلاش اند تا جوامع «عقب مانده» یا «قبل از جدید» را به پیشرفت رسانند) و ناسیونالیسم دوره عمده را فراهم آوردند که از طریق آن

* Ivan Aksakov

** slavophile

*** folk

فرهنگ کشاورزی به تدریج فرهنگ ملی جدید شد. در نتیجه، نظارت بر حوزه‌های فرهنگی به عنوان یک جنبه مهم از قدرت آرمانی موضوعی تبدیل شد که برای تمامی عوامل در سراسر جهان اهمیت زیادی داشت. در حوزه‌های فرهنگی، ورود بیشتر مردم در «جامعه مدنی» موضوع حفظ مرزها را برای نخبگان و گروه‌های دارای مقام و موقعیت مطرح کرد. در دموکراسی‌های غربی، تمایز نمادین، امری مهم در حفظ مرزها شده است (بورديو Bourdieu ۱۹۸۴).

در شرایط تماس فزاینده فرافرهنگی، تمایز نمادین تمامی ویژگی‌های فرهنگی، مثل مذهب، زبان، قومیت را نیز وارد حوزه واقعی یا بالقوه منازعه درون اجتماعی یا بین اجتماعی می‌کند. در این خصوص، سیاست‌های فرهنگی در دو سطح متفاوت سازمان فرهنگی عمل می‌کند: شبکه ملی و شبکه بین‌المللی یا جهانی. البته شبکه‌های ملی به طور فزاینده - از طریق فرایندهای تقلید و ادغام گزینشی - زیر نفوذ فرهنگ سیاسی جهانی می‌روند (م.ش. به رابرتسون ۱۹۹۵). تا آن جا که مفهوم «تمدن» به تغییرات و پیامدهای مشاهده شده در شبکه‌های فرهنگی - آرمانی بین‌المللی مربوط باشد، ما معتقدیم که شبکه‌های بین‌المللی قدرت فرهنگی - آرمانی معاصر تمدن هستند. ما مایلیم که با استدلال‌های زیر این نظریه را تقویت کنیم.

اول، اصطلاح تمدن به طور تاریخی به نحوی تفسیر شده که بر شکل‌های فرهنگی در برابر واحدهای کاملاً سیاسی - اقتصادی دلالت کند. در نتیجه تغییر دادن معنی این اصطلاح به معنی رهاکردن ویژگی مجزای این خط تحقیقاتی، به نام علاقه به جنبه‌های «آرمانی» یا مکتبی یک تشکّل اجتماعی خاص است. با توجه به تجدید حیات جامعه‌شناسی فرهنگ و مرکزیت فرهنگ در سیاست بین‌الملل، چنین تمایلی راه‌های تحقیق را محدود می‌کند.

دوم، در سراسر تاریخ جهان، نظام‌های خراج‌گذار بسیار رایج بوده‌اند. از دیدگاه تحلیلی، این نظام‌ها، مستلزم همپوشی هدایت سیاسی و اقتصادی با یک شبکه فرهنگی - آرمانی خاص نیستند. تا زمانی که خراج پرداخت می‌شود، به حکومت محلی اجازه داده می‌شود تا به کار خود ادامه دهد. ملاحظات ژئوپلیتیکی اعمال نظارت از نزدیک بر مناطق را مشکل می‌سازد و بنابراین زندگی اجتماعی کم‌تر از دنیای دولت‌های ملی با محدودیت مواجه می‌شود. اگر «تمدن‌ها» تنها برحسب روابط سیاسی و نظامی تعریف

جهانی شدن، نظریه نظام جهانی و ...

شوند امکان بررسی موضوع‌های مربوط به پیوندهای متقابل روابط سیاسی - اقتصادی، نظامی و فرهنگی - آرمانی از دست می‌رود. این امر ممکن است زیان عمده‌ای برای کسانی که علاقه‌مند به مطالعه بعد فرهنگی - آرمانی نیستند، به حساب نیاید، اما ما معتقدیم اومانیت‌ها و علمای فرهنگی - اجتماعی در سراسر جهان در حمایت از اهمیت این تمایز با ما موافق خواهند بود.

سوم، تفکیک تحلیلی پیشنهاد شده در این بحث اجازه تحقیق پیرامون پیوندهای میان شبکه‌های قدرت را می‌دهد. از آن جا که شبکه‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی بر شکل شبکه فرهنگی - آرمانی تأثیر می‌گذارند، اشتباه خواهد بود اگر متغیرهای مستقل و وابسته را در یک تعریف وارد سازیم. حتی بدتر، این تلفیق مفهومی، به جای این که اجازه دهد تا موضوع‌های فرهنگ و عاملیت به عنوان مسائلی تجربی بررسی شوند، آن‌ها را به موضوع مباحث نظری خالص و تعمقات ماوراءالطبیعه تبدیل می‌کند.

و بالاخره این که اگر از شبکه‌های فرهنگی - آرمانی درون نظام جهانی جدید به عنوان «تمدن‌ها» یاد کنیم، تحلیل‌های تمدنی دیگر از تسلط الگوهای تحول‌زیانی* (یعنی، دوره‌ای یا تکاملی) خارج می‌شوند. در عوض می‌توان الگوهای نظری جدیدی را توسعه داد که به مطالعه تطبیقی تمدن‌ها از منظر تعاملات همزمانشان پردازند. اساساً هدف پیشنهادی ما دگرگون ساختن چگونگی مطالعه پیوندهای فرافرهنگی میان شبکه‌ها به نحو پیشنهادی نظریه پردازان نظام جهانی است. به جای این که این شبکه‌ها جداگانه بررسی شوند، پیوندها و روابط بین شبکه‌های فرهنگی - آرمانی موضوع اصلی بررسی می‌شود.

نتیجه‌گیری

در این بحث، ما به بررسی برخی از ابعاد اصلی جایگاه فرهنگ و عاملیت در مباحث میان نظریه نظام جهانی و تحلیل تمدنی پرداختیم. این بررسی ما را به این نتیجه رهنمون ساخته که میان نظریه پردازان مختلف در خصوص موضوع‌های فرهنگی اختلاف نظر زیادی وجود دارد. ما نشان داده‌ایم که در مناقشه میان والرستین و فرانک، جهت‌گیری

فرهنگی عوامل صرفاً یک اختلاف کاملاً نظری بین این دو دیدگاه شده است. توصیه ما این بوده که به جای تبدیل موضوع‌های تجربی به نظری، موضوع جهت‌گیری فرهنگی عوامل را در سطح تجربی تحقیق و بررسی کنیم. از این دید، دفاع ویلکینسون از یک تمدن مرکزی، با تلاش‌هایی که برای جدا ساختن موضوع‌های فرهنگی از حوزه تحقیق تمدن‌گرایان صورت می‌پذیرد، کاملاً مرتبط است.

با توجه به این بحث، ما نشان داده‌ایم که یک دیدگاه مفیدتر پذیرفتن چیزی است که آن را چارچوب تحلیلی «میان‌برد» خوانده‌ایم، و تعریف سازه‌های فرانظری وسیع «مثل تمدن» و «نظام جهانی» برحسب متغیرهایی که بتوانند مستقیماً عملیاتی شوند. راه حل ما دنباله‌روی از مفهوم‌سازی مان (۱۹۸۶) در خصوص جوامع به عنوان شبکه‌های همپوش قدرت بوده است. در این چارچوب میان‌برد، ما معتقدیم که یک «نظام جهانی» به نحو مناسبی نقطه تلاقی یک شبکه اقتصادی متحد و یک شبکه سیاسی تجزیه شده، مفهوم‌سازی می‌شود. این که آیا این تعریف به در نظر گرفتن اور آسیا به عنوان یک «نظام جهانی» ختم می‌شود، یا این که آیا در دوره قبل از ۱۵۰۰ پیش از یک «نظام جهانی» در این قلمرو وجود داشته است یا نه، موضوع‌هایی است که باید تحقیق و بررسی تجربی شود. عرضه شواهد قطعی در این خصوص هم‌چنان به تحقیق و تفحص نیاز دارد.

با این حال گفته‌ایم که دو شبکه دیگر نیز در درازمدت اهمیت زیادی دارند. گرچه در دوران جدید شبکه نظامی تا حد زیادی پیرو شبکه سیاسی و اقتصادی است، اما در گستره تاریخ جهان نمی‌توان با آن این گونه برخورد کرد. علاوه بر این نقش و اهمیت شبکه فرهنگی - آرمانی باید به اندازه کافی شرح داده شود. اگر بخواهیم ویژگی جدید نظام جدید را به طور قطعی مشخص کنیم چنین چرخش* فرهنگی لازم است. والرستین، با وجود تعهدش به بدیهی پنداشتن نبود تداوم تاریخی بین نظام جهانی جدید و نظام‌های جهانی قبل از سرمایه‌داری رهیافتی را توسعه نداده که فرهنگ و عاملیت را به عنوان عوامل مستقل در ساختن جهان جدید دربرگیرد. به همین دلیل ما معتقدیم که والرستین نمی‌تواند پاسخی رضایت‌بخش به طرفداران وجود نظام‌های مختلف در دوره قبل از ۱۵۰۰ بدهد.

برای بررسی رویارویی های تمدنی، مفهوم جهانی شدن می تواند رهیافت جامع تری از رهیافت اقتصاد سیاسی والرستین عرضه کند. جهانی شدن دربرگیرنده تماس های روزافزون میان شبکه های مختلف قدرت و دگرگونی آن ها در نتیجه این تماس ها است. از دید ما، جهانی شدن متضمن همگون سازی فرهنگی نیست، بلکه برعکس، تقلید فرااجتماعی این امکان را به نخبگان محلی می دهد تا به طور گزینشی عناصر فرهنگی متفاوت را از دیگر جوامع وارد و از طریق ترکیب عناصر فرهنگی محلی و عناصر وارداتی، اشکال جدید هویتی را برحسب انتظارات جهانی شده از هویت ایجاد کنند. شکل گیری هویت های ملی نمونه بارز چنین فرایندی است.

تماس های روزافزون میان شبکه های مختلف قدرت در ۵۰۰ سال گذشته یا بیشتر، به تثبیت و تحکیم یک شبکه اقتصادی متحد و یک شبکه سیاسی تجزیه شده منجر شده است. مسائل نظامی به طور فزاینده در اختیار شبکه سیاسی درآمده اما شبکه های فرهنگی - آرمانی، گرچه در تماس نزدیک و روزافزون* با یکدیگر قرار دارند، اما متحد نشده اند. در این بستر، اعتقاد ما این است که دو نوع شبکه فرهنگی - آرمانی وجود دارد، ملی و بین المللی یا تمدنی. فرایندهای تقلید و ادغام گزینشی در شبکه های ملی، مسئول تجدید حیات مداوم هویت های قومی، مذهبی و ملی هستند. این فرایندها تا حد زیادی در ارتباط با فرهنگ سیاسی وسیع تر جهانی فعالیت می کنند، که به عنوان مخزن جهانی مراجع در دسترس برای یک محل خاص عمل می کند.

در گستره بین المللی، ما معتقدیم که شبکه های وسیع تر فرهنگی - آرمانی کنونی جهان امروز باید به عنوان تمدن در نظر گرفته شوند. به اعتقاد ما یک چنین نامگذاری نه تنها معنی تاریخی این اصطلاح را نیز حفظ می کند، بلکه به انسان گرایان و علمای علوم اجتماعی اجازه می دهد تا به تحقیق و بررسی درباره ابعاد فرهنگی آن بپردازند. علاوه بر این، ما معتقدیم که این بعد می تواند با استفاده از رهیافت غیر تکاملی نظریه پردازان نظام جهانی بررسی شود، و به این ترتیب توجه تحقیقاتی نظریه پردازان فرهنگی را بر موضوع های مربوط به تعاملات فرافرهنگی متمرکز کند. شبکه های فرهنگی - آرمانی، باید برحسب شواهد عینی تاریخی و تطبیقی تحقیق و بررسی شوند و نه بر طبق الگوهای

تکاملی، دوره‌ای یا ماوراءالطبیعه. بالاخره این که، نظریه پردازی در مورد فرایندهای تاریخی برحسب تماس میان شبکه‌های مختلف قدرت امکان بررسی و آزمون موضوع اساسی روابط علمی میان شبکه‌های قدرت را فراهم می‌آورد. در این خصوص، میراث جامعه‌شناختی نوبرت الیاس می‌تواند برای توسعهٔ رهیافتی که به طور منظم به تشخیص اثر تحولات یک یا چند شبکهٔ قدرت بر دیگر شبکه‌ها کمک کند، مورد استفاده واقع شود. هدف چنین تحقیقی چیزی نیست جز تبدیل موضوع اصلی روابط بین عوامل مادی و غیرمادی از موضوعی نظری به موضوعی تجربی.

پی‌نویس‌ها:

- Abu-Lughod, Janet. 1989. *Before European Hegemony: The World System A.D. 1250-1350*. New York: Oxford University Press.
- Alexander, Jeffrey. 1981-84. *Theoretical Logic in Sociology*. 4 vols. Berkely: University of California Press.
- 1988. *Twenty Lecture: Sociological Theory Since World War II*. New York: Columbia University Press.
- Allardyce, Gilbert. 1990. "Toward World History: American Historians and the Coming of the World History Course." *Journal of World History* 1:23-76.
- Amin, Samir. 1993. "The Ancient World-Systems versus the Modern Capitalist World-System." in *The World System: Five Hundred Years or Five Thousand?*, edited by Andre Gunder Frank and Barry K. Gills. London: Routledge.
- Barkan, Omer Lutfi, 1975. "The Price Revolution of the Sixteenth Century: A Turning Point in the Economic History of the Near East." *International Journal of Middle Eastern Studies* 6:3-28.
- Bendix, Reinhard. 1978. *Kings or People?* Berkeley: University of California Press.
- Bergesen, Albert. 1980. "From Utilitarianism to Globology: The Shift from the Individual to the World as the Primordial Unit of Analysis." In *Studies of the Modern World System*, edited by Albert Bergesen. New York: Academic Press.
- Berkes, Niyazi. 1964. *The Development of Secularism in Turkey*. Montreal:

McGill University Press.

Botzaris, Notis, 1962. *Visions Balkaniques dans la Preparation de la Revolution Greque (1789-1821)*. Geneva: E. Droz.

Bourdieu, Pierre. 1984. *Distinction*. Cambridge, MA: Harvard University Press.

— 1986. "The Forms of Capital." In *Handbook for Theory and Research for the Sociology of Education*, edited by John G. Richardson. Westport, CT: Greenwood Press.

Braudel, Fernand. (1949) 1972-73. *The Mediterranean and the Mediterranean World in the Age of Philip II*. 2 vols. Trans. Sian Reynolds. New York: Harper & Row.

— 1981-84. *Capitalism and Civilization 15th-18th Centuries*. 3 vols. New York: Harper & Row.

— 1994. *A History of Civilizations*. New York: Allen Lane (The Penguin Press).

Brenner, Robert. 1977. "The Origins of Capitalist Development: A critique of New-Smithian Marxism." *New Left Review* 104:25-92.

— 1989. "Economic Backwardness in Eastern Europe in Light of Developments in the West." In *The Origins of Economic Backwardness in Eastern Europe: Economics and Politics from the Middle Ages Until the Early Twentieth Century*, edited by Daniel Chirot. Berkeley: University of California Press.

Burris, V. 1987. "The New-Marxist Synthesis of Marx and Weber on Class." In *The Marx-Weber Debate*, edited by Norbert Wiley. Beverly Hills, CA: Sage.

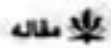
Chase-Dunn, Christopher. 1989. *Global Formation: Structures of the World-Economy*. Oxford: Basil Blackwell.

— 1992. "The Comparative Study of World-Systems." *Review* 15:313-33.

Chase-Dunn, Christopher, and Thomas D. Hall. 1991a. "Conceptualizing Core/Periphery Hierarchies for Comparative Study." In *Core/Periphery Relations in Precapitalist Worlds*, edited by Christopher Chase-Dunn and Thomas D. Hall. Boulder, CO: Westview Press.

— eds. 1991b. *Core/periphery Relations in Precapitalist Worlds*. Boulder, CO: Westview Press.

Chirot, Daniel, and Thomas D. Hall. 1982. "World-System Theory." *Annual*



Review of Sociology 8:81-106.

Cohen, E. 1987. "Thailand, Burma and Laos-An Outline of the Comparative Social Dynamics of Three Theravada Buddhist Societies." In *Patterns of Modernity. Volume II: Beyond the West*, edited by S.N. Eisenstadt. New York: New York University Press.

Collins, Randall. 1990a. "Market Dynamics as the Engine of Historical Change." *Sociological Theory* 8:111-35.

— 1990b. "Conflict Theory and the Advance of Macro-Historical Sociology." In *Frontiers of Social Theory: The New Syntheses*, edited by George Ritzer. New York: Columbia University Press.

Dumont, Louis. 1977. *From Mandeville to Marx: The Genesis and Triumph of Economic Ideology*. Chicago: University of Chicago Press.

— 1983. *Essays on Individualism*. Chicago: University of Chicago Press.

— 1994. *German Ideology: From France to Germany and Back*. Chicago: University of Chicago Press.

Elias, Norbert. 1978a. *What is Sociology?* New York: Columbia University Press.

— 1978b. *The History of Manners*. Vol. 1 of *The Civilizing Process*. Oxford: Basil Blackwell.

— 1982. *State Formation and Civilization*. Vol. 2 of *The Civilizing Process*. Oxford: Basil Blackwell.

— 1987. "The Retreat of Sociologists into the Present." *Theory, Culture, and Society* 4:223-47.

Foucault, Michel. 1978. *Discipline and Punish*. New York: Vintage.

Frank, Andre Gunder. 1993. "Transitional Ideological Modes: Feudalism, Capitalism, Socialism," In *The World System: Five Hundred Years or Five Thousand?*, edited by Andre Gunder Frank and Barry K. Gills. London and New York: Routledge.

Frank, Andre Gunder, and Barry K. Gills. 1992. "World System Cycles, Crises, and Hegemonial Shifts, 1700 BC to 1700 AD." *Review* 15:621-87.

— 1993. "The 5,500-Year World System: An Interdisciplinary Introduction." In *The World System: Five Hundred Years or Five Thousand?*, edited by Andre Gunder Frank and Barry K. Gills. London and New York: Routledge.

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

- Friedman, Jonathan. 1992. "General Historical and Culturally Specific Properties of Global Systems." *Review* 15:335-72.
- 1994. *Cultural Identity and Global Process*. London: Sage.
- Gannon, Martin J. and Associates. 1994. *Understanding Global Cultures*. London: Sage.
- Giddens, Anthony: 1985. *The Nation-State and Violence*. Berkeley: University of California Press.
- 1990. *The Consequences of Modernity*. Stanford, CA: Stanford University Press.
- Greenfeld, Liah. 1992. *Nationalism. Five Roads to Modernity*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Hirschman, Albert O. 1977. *The Passions and the Interests: Political Arguments for Capitalism Before its Triumph*. Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Hodgson, Marshall. 1993. *Rethinking World History: Essays on Europe, Islam, and World History*. Edited and with an introduction and conclusion by Edmund Burke III. New York: Cambridge University Press.
- Holzner, Burkart. 1982. "The Civilization-Analytic Frame of Reference." *Comparative Civilizations Review* 8:15-30.
- Huntington, Samuel. 1993. "The Clash of Civilizations?" *Foreign Affairs* 72(3):22-49.
- Karpat, Kemal H. 1972. *An Inquiry into the Social Foundations of Nationalism in the Ottoman Empire: From Social Estates to Classes, From Millets to Nations*. Princeton, NJ: Center for International Studies, Princeton University Press.
- Kitromilides, Paschalis. 1990. *French Revolution and Southeastern Europe*. Athens: Diatton. [In Greek]
- Lash, Scott, and John Urry. 1994. *Economies of Signs and Space*. London: Sage.
- Lazou, Christos D. 1983. *America and its Role in the 1821 Revolution*. 2 vols. Athens: Papazisi. [In Greek]
- Lewis, Bernard. 1961. *The Emergence of Modern Turkey*. London: Oxford University Press.
- Mandalios, John. 1994. *Theories of Civilizational Processes: Identity and Cultural Formation*. Ph.D. Thesis, Deakin University, Australia.
- Mann, Michael. 1986. *The Sources of Social Power. Volume 1: A History of*

- Power From the Beginning to AD 1760*. Cambridge: Cambridge University Press.
- McGrane, Bernard. 1989. *Beyond Anthropology: Society and the Other*. New York: Columbia University Press.
- MCNeill, William H. 1993. "Foreword." In *The World System: Five Hundred Years or Five Thousand?*, edited by Andre Gunder Frank and Barry K. Gills. London and New York: Routledge.
- Melko, Matthew. 1994. "World Systems Theory: A Faustian Delusion? I & II." *Comparative Civilizations Review* 30:8-22.
- Melko, Matthew, and Leighton R. Scott, eds. 1987. *The Boundaries of Civilizations in Space and Time*. Lanham, MD: University Press of America.
- Mennel, Stephen. 1992. *Norbert Elias: An Introduction*. Oxford: Basil Blackwell.
- Morawska, Ewa, and Willfried Spohn. 1994. "Cultural Pluralism' in Historical Sociology: Recent Theoretical Directions." In *The Sociology of Culture*, edited by Diana Crane. Oxford: Basil Blackwell.
- Nelson, Benjamin. 1981. *On the Roads to Modernity: Conscience, Science, and Civilization*. Atlantic Highlands, NJ: Rowman and Littlefield.
- The Oxford Dictionary of New Words*. 1991. Compiled by Sara Tulloch. Oxford: Oxford University Press.
- Parsons, Talcott. 1951. *The Social System*. Glencoe, IL: The Free Press.
- Petrovich, Michael Boro. 1956. *The Emergence of Russian Panslavism. 1856-1870*. Westport, CT: Greenwood Press.
- Ramsaur, Ernest Edmondson Jr. 1970. *The Young Turks: Prelude to the Revolution of 1908*. New York: Russell and Russell.
- Robertson, Roland. 1992. *Globalization: Social Theory and Global Culture*. London: Sage.
- 1004. "Globalization or Globalization" *Jornal of International Communication* 1:33-52.
- 1995a. "Theory, Specificity, Change Emulation, Selective Incorporation, and Modernization." In *Change and Modernization: Lessons from Eastern Europe*, edited by Bruno Grancelli. Berlin: Walter de Gruyter.
- 1995b. "Globalization: Time-Space and Homogeneity-Heterogeneity." In *Global Modernities*, edited by Mike Featherstone, Scott Lash, and Roland

- Robertson London: Sage.
- Robertson, Roland, and Frank Lechner. 1985. "Modernization, Globalization, and the Problem of Culture in World Systems Theory." *Theory, Culture, and Society* 2(3):-.
- Roudomet of, Victor. 1994. "Globalization or Modernity?" *Comparative Civilizations Review* 31:18-45.
- Said, Edward. 1978. *Orientalism*. New York: Random House.
- Sanderson, Stephen K. 1994. "Expanding World Commercialization: The Link Between World-Systems and Civilizations." *Comparative Civilizations Review* 30:91-103. (Reprinted as Chapter II, this volume.)
- Skocpol, Theda. 1977. "Wallerstein's World-System: A Theoretical and Historical Critique." *American Journal of Sociology* 87:1075-90.
- Stavrianos, Lefteris S. 1970. *The World to 1500: A Global History*. Englewood Cliffs, NJ: Prentice-Hall.
- Theory, Culture, and Society*. 1990. "Special Issue on Nationalism, Globalization, and Modernity." Volume 7. London: Sage.
- Tilly, Charles. 1992. *Coercion, Capital, and European States, AD 990-1990*. Oxford: Basil Blackwell.
- Toynbee, Arnold. 1972. *A Study of History*. Abr. ed. New York: Oxford University Press.
- Vranousis, Leandros. 1957. *Rigas*. Athens: N. Zacharopoulos. [In Greek]
- Wallerstein, Immanuel. 1974. *The Modern World-System: Capitalist Agriculture and the Origins of the European World-Economy in the Sixteenth Century*. New York: Academic Press.
- 1990. "Culture as the Ideological Battleground of the Modern World-System." *Theory, Culture, and Society* 7:31-56.
- 1991a. *Unthinking Social Science*. London: Polity Press.
- 1991b. *Geopolitics and Geoculture*. Cambridge: Cambridge University Press.
- 1992. "The West, Capitalism, and the Modern World-System." *Review* 15:561-619.
- 1993. "World System versus world-Systems." In *The World System: Five Hundred Years or Five Thousand?*, edited by Andre Gunder Frank and Barry K. Gills. London and New York: Routledge.

- 1994. "Hold the Tiller Firm: On Method and the Unit of Analysis." *Comparative Civilizations Review* 30:72-80. (Reprinted as chapter 9, this volume.)
- Walter, E.V., Vytautas Kavolis, Edmund Leites, and Marie Coleman Nelson, eds. 1985. *Civilizations East and West: A Memorial Volume for Benjamin Nelson*. Atlantic Highlands, NJ: Humanities Press.
- Weber, Max. (1920) 1978. "The Origins of Industrial Capitalism in Europe." In *Max Weber: Selections in Translation*, edited by W.G. Runciman. Cambridge: Cambridge University Press.
- Westney, D.E. 1987. *Imitation and Innovation: The Transfer of Western Organizational Patterns to Meiji Japan*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Wilkinson, David. 1987a. "The Connectedness Criterion and Central Civilization." In *The Boundaries of Civilizations in Time and Space*, edited by Matthew Melko and Leighton R. Scott. Lanham, MD: University Press of America.
- 1987b. "Central Civilization." *Comparative Civilizations Review* 17:31-59. (Reprinted as chapter 2, this volume.)
- 1993. "Civilizations, Cores, World Economies, and Oikumenes." In *The World System: Five Hundred Years or Five Thousand?*, edited by Andre Gunder Frank and Barry K. Gills. London and New York: Routledge.
- 1994. "Civilization are World Systems!" *Comparative Civilizations Review* 30:59-71. (Reprinted as chapter 10, this volume.)
- Wolf, Eric R. 1982. *Europe and the People Without History*. Berkeley: University of California Press.
- Zolberg, Aristide. 1981, "Origins of the Modern World-System: A Missing Link." *World Politics* 33:253-81.

مجله مطالعات تمدنی و فرهنگی